

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: هشتم - تابستان ۱۳۹۰
از صفحه ۱۱۳ تا ۱۳۹

آوای خوش و بازتاب آن در ادب فارسی*

دکتر عسکری ابراهیمی جویباری
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

چکیده:

با توجه به شواهد فراوان در متون منظوم و منثور ادب فارسی، می‌توان گفت که تمامی پدید آوردندگان آثار ادبی، جلوه‌هایی زیبا و ماندگاری از قرآن کریم و معارف بلند آن را انعکاس داده‌اند، و برخی از آنان، عمر خود را وقف خدمت به مکتب قرآن کرده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند. تأکید رسول اکرم (ص) در باره فضیلت آوای خوش (صورت حسن) و احادیثی که از آن حضرت نقل شده، سبب گردید، تا توجه برخی از شاعران و نویسندگان ایران زمین، به ویژه عرفا و صوفیه به این بخش معطوف گردد. در مجموع دو دیدگاه کلی درباره تلاوت قرآن کریم در ادب فارسی شایع است: یکی آنکه تلاوت حسن در متون منظوم و منثور مورد ستایش قرار گرفت، و داستان‌ها و روایات فراوانی در تأیید آن نقل گردید. دیگر آنکه برخی از شعرا و نویسندگان، نظیر سنایی، سعدی و جامی علاوه بر تأیید و تأکید دیدگاه نخستین، بیشتر با نظر انتقادی و اصلاحی، قاریان بی‌کردار و ناخوش آواز را مورد سرزنش و ملامت قرار داده‌اند، و گاهی با چاشنی طنز و مطایبه، نکات ارزشمندی را جهت تعلیم و اندرز یادآور شده‌اند. در این مقاله سعی شده تا هر دو دیدگاه مورد نقد و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، صوت حسن، قاری، ادب فارسی.

مقدمه

ادب فارسی، گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از معارف بلند قرآن کریم و احادیث نبوی است. شاعران و نویسندگانی که با اندیشه‌های والای آسمانی که منبعث از تعالیم دینی می‌باشد، مخاطبان خود را به سوی روشنائی فرا می‌خوانند، و در حفظ آیات و عمل بدان تأکید فراوان دارند:

مُقَرَّم به مرگ و به حَشَر و حساب کتابت زِ بَر دارم اندر ضمیر

(ناصرخسرو ۱۳۶۸: ۴۰۰)

چرا خوانم چو فرقان کردم از بَر به جای ختمِ قرآن، مدح دهقان؟

(همان: ۱۰۷)

خواجه شیرازنه تنها قرآن مجید را از بَر داشت :

ندیدم خوشتر از شعرِ تو حافظ! به قرآنی که اندر سینه داری

(حافظ ۱۳۶۸: ۲۸۷)

بلکه آن را با چهارده روایت هم می‌خواند، هنری که مختصّ اوست، و در ادب فارسی کسی جز او، این ادعا را ندارد؛ با این همه رستگاری را تنها در عشق به خداوند یکتا و اطاعت از او می‌داند:

عشقت رسد به فریاد آر خود به سانِ حافظ قرآن زِ بَر بخوانی در چهارده روایت

(همان: ۷۸)

بازتاب آیات قرآن کریم در ادب فارسی، به گونه‌ای است که چندین کتاب^۱ در این زمینه به رشته تالیف درآمده است و هر یک فراخور استعداد و توانایی خود دامنی از گل‌های معارف نورانی قرآن کریم فراهم‌چیدند. ارتباط لفظی و معنوی برخی از آثار ادبی با قرآن کریم به گونه‌ای است که شرط ورود به آن آثار، در گرو فهم دقیق قرآن کریم است. مثلاً «تأثیری که قرآن کریم از جهت لفظ و معنی در مثنوی به جای

۱- از جمله: تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی: دکتر علی اصغر حلبی. آیات مثنوی معنوی: نظام الدین نوری کوتنایی. تأثیرپذیری حافظ از قرآن کریم: سهیلا لومی و فرخنده بهامیریان قهفرخی.

نهاده تا حدی است که بدون شک، فهم درست مثنوی بدون آشنایی با قرآن حاصل نمی شود.» (زرین کوب ۱۳۷۴: ۴۰)

حتی برخی شاهنامه را که موضوع آن حماسه است، به دلیل بازتاب آیات و مفاهیم قرآن کریم، قرآن عجم نام نهاده‌اند:

شاهنامه هست بی اغراق قرآن عجم رتبه دانای توسی، سحرهای سامری
(بهار ۱۳۸۱: ۵۱۲)

یکی از موضوعات بلند و ارزشمند قرآنی که در ادب فارسی بازتاب فراوانی دارد، تأثیر صدای دلکش و نیکوی قاری بر دل‌های آحاد مردم است.

گوش دادن به آواز نیکو که از آن تعبیر به سماع می شود، بخشی از ادب فارسی، به ویژه متون عرفانی را به خود اختصاص داده است. سماع در لغت به معنی: «شنوایی، شنیدن و گوش فرا داشتن، آهنگ، سرود و هر آواز که شنیدن آن خوش آید.» (لغت نامه دهخدا) «چنانکه گویند، سماع حدیث و سماع وعظ و سماع قرآن و مجلس سماع علم. در مورد غیر انسان نیز این کلمه به کار رفته است. گاه سماع، به شنیدن صدای خوش و بهره بردن از آن اختصاص یافته، آن گونه که ثعالبی نوشته: کُلُّ مَا یَسْتَلِدُّهُ الْإِنْسَانُ مِنْ صَوْتٍ طَيِّبٍ فَهُوَ سَمَاعٌ. اما سماع در اصطلاح صوفیه، عبارت است از آواز خوش و آهنگ دل انگیز روح نواز و به طور مطلق قول و غزل و آنچه ما امروز از آن به موسیقی تعبیر می کنیم که به قصد صفای دل و حضور قلب و توجه به حق شنیده شود.» (رجایی بخارایی ۱۳۶۶: ۲۶۷) «ابوعثمان مغربی گفت: هر که دعوی سماع کند و او را از آواز مرغان و آواز ددها و از باد او را سماع نبود، در دعوی سماع دروغ زن است...» (عطار ۱۳۷۰: ۸۷۳)

عرفا در تقسیم موسیقی به حرام و مباح پیرو فقها می باشند:

«...اصوات را تأثیر ازان ظاهرتر است به نزدیک عقلا که به اظهار برهان وی حاجت آید و هر که گوید مرا به الحان و اصوات و مزامیر خوش نیست یا دروغ گوید یا نفاق کند و یا حس ندارد واز جمله مردمان و ستوران برون باشد. منع گروهی ازان بدانست

کی رعایت امر خداوند کنند و فقها متفق اند که چون آدوات مَلاهی نباشد و اندر دل فسقی پدیدار نیاید، شنیدن آن مباح است و بدین آثار و اخبار بسیار آرند...» (هجویری: ۱۳۷۵: ۵۲۳)

قشیری نیز حقیقت یاد شده را این گونه بیان می‌دارد:

«بدان که سَماع اشعار به آواز خوش چون مستمع را اعتقاد حرامی نباشد و سَماع نکند بر چیزی که اندر شرع نکوهیده است و لگام به دست هوای خویش ندهد و برسبیل لهُو نبود، اندر جمله مباح است و هیچ خلاف نیست که پیش پیغامبر، صلی الله علیه و سلم، شعرها بر خوانده اند و انکار نکرد بر ایشان اندر خواندن اشعار. چون سَماع اشعار روا بود بی آواز خوش، حکم آن بنگردد به آنک آواز خوش کنند.» (قشیری: ۱۳۸۵: ۵۹۲ - ۵۹۱)^۱

البته مقصود از سماع، آن گونه که در ادب فارسی تجلی یافته، آهنگ نرم و حزین است که سبب تقویت روح و روان می‌شود، سعدی که فقاہت و عرفان را در خود جمع کرده است و در روزگار خود نیز از این جهت شهره عام و خاص بود،^۲ سماع مورد پسند شرع را می‌ستاید:

چه خوش باشد آهنگِ نرمِ حزین به گوشِ حریفانِ مستِ صَبوح
به از رویِ زیباست آوازِ خوش که آن حظّ نفس است و این قوتِ روح
(سعدی: ۱۳۶۸: ۱۴۶)

سنایی پیش از او معتقد بود که قرآن کریم هم باید با این نغمه حزین خوانده شود:

سِرِّ قرآنِ پاکِ با دل پاک درد گوید به صوتِ انده‌ناک
(سنایی: ۱۳۶۸: ۱۷۵)

^۱ - برای مطالعه بیشتر در باب اختلاف علما در حلال و حرام بودن سماع، ر.ک: رجایی بخارایی ۱۳۶۶: ۲۹۶ - ۳۲۸

^۲ - در داستان فقیه کهن جامه (که مقصود خود شاعر است) در جمع فقیهان می‌نشیند و تسلط علمی و فقاہت خود را همراه با تواضع و فروتنی به اثبات می‌رساند، این داستان که در دوران جوانی شاعر اتفاق افتاد، به خوبی معلوم می‌دارد، که رسالت خود را به عنوان فقیه و معلّم اخلاق از روزگار جوانی آغاز کرد. (سعدی: ۱۳۶۸: ۳۱۵-۳۱۳)

حیوانات و موسیقی

اهل سلوک در بحث اباحه سماع علاوه بر استناد به آیات و احادیث سعی کردند، با ذکر شواهد فراوان از اشتیاق برخی از حیوانات به آواز خوش به انتقاداتی که از جانب مخالفین سماع مطرح می‌شد، پاسخی منطقی ارائه دهند: « صوفیان محقق برای اثبات سماع، نخست خاستگاه فطری آن را جستجو کرده‌اند. برای نشان دادن علایق فطری انسان به سماع - و به طور کلی به غنا و آواز خوش - نخست حس غنایی را در حیوان نموده‌اند و حکایت‌های زنده و دلپذیر برای اثبات مدعای خویش آورده‌اند.» (مایل هروی ۱۳۷۲: ۱۱)

آهو از جمله حیواناتی است که به موسیقی علاقه دارد. تجربه‌ای که صیادان در این زمینه به دست آوردند، این موضوع را تأیید می‌کند:

«اندر خراسان و عراق عادی است که صیادان به شب آهوگیرند، طشتی بزنند تا آهوان آواز طشت شنوند و برجای بایستند، ایشان مَر و را بگیرند و مشهور است کی اندر هندوستان گروهی اند که به دشت بیرون روند و غنا می‌کنند و لحن می‌گردانند، آهوان چون آن بشنوند قصد ایشان کنند، ایشان گرد آهو می‌گردند و غنا می‌کنند تا از لذت، چشم فرو گیرد و بخسپد، ایشان مَر او را بگیرند.» (هجوی ۱۳۷۵: ۵۲۲ - ۵۲۳)

علاقه فراوان شتر به آواز نیکو که از آن با عنوان خُدی یاد می‌کنند، سبب شده تا کاروانیان با خواندن شعرهای نیکو حمل بار را بر حیوان آسان نمایند:

گر شعرها گفتند پُر، پُر به بُود دریا ز دُر

کز ذوق شعر آخر شتر، خوش می‌کشد ترحال‌ها

(مولوی ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۰)

و داستان‌های نقل شده در این زمینه، در نوع خود کم نظیر است:

«وقتی در سفر حجاز طایفه ای جوانان صاحب‌دل همدم من بودند و هم قدم، وقت‌ها زمزمه‌ای بکردندی و بیتی محققانه بگفتندی، عابدی در سبیل، منکر حال درویشان بود و بی خبر از درد ایشان، تا برسیدیم به خیل بنی هلال، کودک سیاه از حی عرب به درآمد

و آوازی برآورد که مرغ از هوا در آورد، اشتر عابد را دیدم که به رقص اندرآمد و عابد را بینداخت و برفت. گفتم: ای شیخ! در حیوان اثر کرد، و تو را همچنان تفاوت نمی‌کند: دانی چه گفت مرا آن بلبَلِ سحری: تو خود چه آدمی کز عشق بی خبری اشتر به شعر عرب درحالت است و طَرَبِ گر ذوق نیست تو را کز طبع جانوری»^۱ (سعدی ۱۳۶۸: ۱۲۰-۱۲۱)

این بیت نیز به همین رفتار شتر اشاره دارد:

زان میی که اندر جَبَلِ انداخت صد رقصُ الجَمَلِ

زان میی کو روشنی بخشد دلِ مردود را

(مولوی ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۰۰)

کودکان و موسیقی

از آنجا که کودک خالی از هوای نفسانی است، به زعم عرفا واکنش مطلوب او هنگام شنیدن صوت نیکو دلیل عقلی است بر مباح بودن موسیقی: «اندر کودکان خرد این حکم ظاهر است کی چون بگریند اندر گاوآره، کسی نوایی بزند خاموش شوند و مر آن را بشنوند و اَطْبًا گویند مر این کودک را که حسن وی درست است و به بزرگی زیرک باشد و ازان بود که مَلِک عجم را وفات آمده، از وی پسری ماند دو ساله، وزرا گفتند که: این را بر تخت مملکت باید نشاند با بزرجمهرتدبیر کردند، وی گفت: صواب آید؛ اما باید آزمود تا حسّش درست هست و بدو امید توان داشت. گفتند: تدبیر این چیست؟ بفرمود تا غنا می کردند، وی اندران میان به طَرَب آمد و دست و پای زدن گرفت. بزرجمهر گفت: ازین امیدوارست به مُلک و اصوات را تأثیر ازان ظاهر ترست به نزدیک عقلا که به اظهار برهان وی حاجت آید.» (هجویری ۱۳۷۵: ۵۲۳-۵۲۲)^۲

^۱ - اما این که شتر در مواقعی با شنیدن صدای بسیار نیکو عنان اختیار از دست می‌دهد، و موجب هلاکت خود را فراهم می‌آورد، داستان‌های فراوانی که اغلب شبیه به هم می‌باشد، در کتب عرفانی نقل شده است. کشف المحجوب: ۵۲۲-۵۲۱؛ رساله قشیری: ۶۰۰-۵۹۸، مثنوی هفت اورنگ جامی: ۵۵۴-۵۵۳
^۲ - این داستان با اندکی تفاوت در رساله قشیری (ص ۶۱۸) هم آمده است.

برخی نیز معتقدند که حتی جنین نیز موسیقی را می فهمد :

هرگز کسی نرقصد تا لطف تو نبیند که اندر شکم ز لطف رقص است کودکان را
پس ز اول ولادت بودیم پای کوبان در ظلمت رحم‌ها از بهر شکر جان را
(مولوی ۱۳۷۵، ۱: ۱۱۷)

قرآن کریم و صوت حسن

در قرآن کریم به صراحت آیه‌ای در توصیف صوت حسن نیامده است؛ اما ناپسند شمردن آواز خر (شهیق) در آیه کریمه: *وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ، إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ* (لقمان: ۱۹) این گمان را تقویت می‌کند که صدای نیکو و زیبا نه تنها مردود نیست؛ بلکه قابل ستایش نیز می‌باشد :

نرم دار آواز بر انسان چو انسان ؛ زان که حق

أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ خَوَانِدَ أَنْدَرُ نَبِيٍّ صَوْتُ الْحَمِيرِ

(سنایی ۱۳۸۰: ۲۸۸)

صوفیه برای توجیه سماع، که محبوبیت بسیاری در نزد آنان دارد و در اغلب آثار عرفانی بر ضرورت پابندی بدان تأکید شده است، سعی کردند تا با توسل به تفاسیر و دانش خویش مفهوم و موضوع برخی از آیات را در راستای صوت حسن تلقی کنند؛ زیرا «وجود حس غنایی در آدمی، به نظر صوفیان دلیل کافی برای جواز هرگونه سماع نیست، می‌بایست این حس با وجوه شرعی و عقلی نیز هماهنگ گردد تا غنا به سوی سماع راست سوق داده شود. از این رو؛ صوفیه نخست به آیات قرآن تمسک کرده و از نص کتاب شواهدی در اثبات سماع جسته‌اند.» (مایل هروی ۱۳۷۲: ۱۲) از جمله سوره‌های مبارکه:

۱- روم / ۱۵ :

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ. در تفسیر است که این سماع است.»

(قشیری ۱۳۸۵: ۵۹۱)

« از مُجاهد همی آید اندر تفسیر این آیه، که این سماع بُود از حورالعین. به آوازهای خوش همی گویند: نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ أَبَداً وَ نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبُؤُسُ أَبَداً: ما جاوید زنده‌ایم که بنه میریم، ما متنعمانیم که هرگز درویش نشویم.» (همان: ۶۰۵)

۲- رُمَر / ۱۷ :

« قَالَ اللهُ تَعَالَى: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ. لَإِمْ آندِر قَوْلِ خدای تَعَالَى که: القَوْل، اقتضای عموم کند و دلیل برین، آنک مدح کرد ایشان را بر اِتِّبَاعِ أَحْسَن.» (همان جا)

۳- غَاشِيَه / ۱۷ :

«آوازخوش را دوست داشتن و بدو راحت یافتن، کس این را مُنْكَر نتواند بود؛ زیرا که اطفال به آوازخوش آرام گیرند و اشتران، سختی بارگران در بادیه دراز و گرم و تشنگی‌ها همه بکشند به خوشی حُدا. خداوند تَعَالَى می‌گوید: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.» (همان: ۵۹۷)

۴- فَاطِر / ۱ :

« قَالَ الزُّهْرِيُّ فِي قَوْلِهِ: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ. وَهُوَ صَوْتُ الْحَسَنِ.» (مبیدی: ۱۳۷۶: ج ۸، ۱۶۰،

« قَوْلُهُ تَعَالَى: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ. مَفْسَّرَانِ كَفْتَنَدَ که: این صوت حسن باشد.» (هجویری: ۱۳۷۵: ۵۲۱)

«آوازخوش نعمتی است که خدای عزَّ وَ جَلَّ کسی را دهد. حق عزَّ اسْمُهُ می گویند: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ. گفته اند: آواز خوش بُود.» (قشیری: ۱۳۸۵: ۵۹۷)

۵- هجویری به نسبت دیگر عرفا به طور مفصل به این موضوع اشاره دارد. در باب "الْحَادِي عَشَرَ فِي السَّمَاعِ وَ بَيَانِ أَنْوَاعِهِ" تحت عنوان "باب سماع القرآن و ما يتعلق بها" با بیان آیات و احادیث و نقل داستان‌هایی به شرح و بسط آن پرداخت:

«...جمله مأمورند همه اهل اسلام از مطیع و عاصی به استماع قرآن، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا. {اعراف: ۲۰۴} استماع و سکوت فرمود خلق را بدانک

کسی قرآن بر خواند و نیز گفت: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ. {زمر: ۱۷} بشارت داد آن را که اندر حال استماع متابِع احسن آن باشد؛ یعنی به او امر آن قیام کند و به تعظیم شنود و نیز گفت: الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ. {انفال: ۲} یعنی دل‌های مستمعان کلام حق پر و جل باشد و قَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. {رعد: ۲۸} آرامش و طمانیت دل‌ها اندر ذکر خداوند است، تعالی و تقدس، و مانند این بسیاری است از آیات بر حکم تأکید این و باز بر عکس آن، نکوهید مَرَّان را گروهی را که کلام حق تعالی را به حق نشنودند و از گوش به دل راه ندادند، قَوْلُهُ تَعَالَى: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ. {بقره: ۷} مواضع سمع شان مختوم است و قَوْلُهُ تَعَالَى: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ، {ملک: ۱۰} اگر به حق بشنیدیم و یا به تحقیق بدانستیم به دوزخ گرفتار نگشتیم. و قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ. و گروهی که از توبه‌شنودند، بردل ایشان حجاب باشد یا برگوششان کری. تا چنان باشد که نشنیده باشند. لَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَكَاتُوبُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. {انفال: ۲۱} بر وجه شکایت گفت: چنان مباشید که آن گروهی گفتند، شنیدیم و نشنیدند؛ یعنی نه به دل شنیدند و مانند این آیات بسیار است اندر کتاب خدای تعالی. (هجوی ۱۳۷۵: ۵۱۳-۵۱۴)

۶ - رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً. (مُرَّال / ۴) :

نظم را حُسنِ صوت می باید تا از آن، حُسنِ او بیفزاید
در سخن واجب است حُسنِ بیان حق از آن گفت: رَتَّلِ الْقُرْآنَ
(جامی ۱۳۷۰: ۴۹)

پیامبر اکرم و صوت حَسَن

متون منظوم و منثور ادب فارسی به ویژه در بحث سَمَاع، سرشار از روایات و حکایات دلکش از پیامبر اکرم (ص) درباره دیدگاه آن حضرت درباره صوت حَسَن است:

«التزئیل: ادای کلمات از دهان، به آسانی و استواری و محکمی.» (راغب اصفهانی ۱۳۷۵: ج ۴۱، ۱)

«رؤی ابوسعید الخُدَری (رض): ... قاری بر ما می خواند و ما سَماع می کردیم قراءت وی را، تا پیغامبر (عم) بیامد و بر سر ما بیستاده. چون قاری وی را دید، خاموش شد. پیغامبر (عم) بر ما سلام گفت و گفت: اندر چه کاری بودید؟ گفتیم: یا رسول الله! قاری می خواند و ما سَماع می کردیم خواندن او را. آنگاه پیغامبر (عم) گفت: الحمد لله! که اندر اَمّت من گروهی آفرید که مرا بفرمود تا اندر صحبت ایشان صبر کنم. آنگاه اندر میان ما نشست.»

(هجویری ۱۳۷۵: ۵۱۵ - ۵۱۶)

«آنس رضی الله عنه گوید که پیغامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، گفت: هر چیزی را حلیتی است و حلیت قرآن، آواز خوش است.» (قشیری ۱۳۸۵: ۵۹۶)

در اصول کافی نیز این حدیث تأیید شده است:

«لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَ حَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ: برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن آواز خوش است.»

(کلینی ۱۳۸۵: ج ۶، ۴۳۳ - ۴۳۲)

۷ «براء بن عازب گوید از پیغامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، شنیدم که گفت: قرآن را به آواز خوش خوانید که قرآن را نیکوی افزایش دهد. این خیر دلیل است بر فضیلت آواز خوش.» (قشیری ۱۳۸۵: ۵۹۶)

«خبر پیغامبر است، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، که گفت: مَا أَدْنَى لَشَيْءٍ كَأَدْنَى لِنَبِيِّ يَتَعَنَّى بِالْقُرْآنِ. رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ گفت که: خداوند تعالی در هیچ چیز پیغامبر را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ دستوری نداد. چنانکه در قرآن خواندن به آواز خوش.» (همان: ۵۹۸)

«قوله (عم): زَيَّنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ بیارایید آوازها را به خواندن قرآن، و یک روایت دیگر: زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِ الْحَسَنِ؛ بیارایید قرآن را به صوتهای خوش نیکو.» (هجویری ۱۳۷۵: ۵۲۰)

میبدی در نقد این دو روایت می گوید: «رؤی فی بعضِ الْأَخْبَارِ، إِنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ. وَ هَذِهِ الرَّوَايَةُ إِنَّ صَحَّتْ. فَمَعْنَاهُ: زَيَّنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ. فَقَدِّمُوا»

الأصواتُ عَلَى مَذْهَبِهِمْ فِي قَلْبِ الْكَلَامِ. كَقَوْلِ الْعَرَبِ: عَرَضْتُ النَّاقَةَ عَلَى الْحَوْضِ؛ أَي: عَرَضْتُ عَلَى النَّاقَةِ...» (میبدی ۱۳۷۶: ج ۸، ۱۶۰ - ۱۶۱)

«رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّعَ، أَنَّ قَالَ لِابْنِ مَسْعُودٍ: اقْرَأْ فَقَالَ: أَنَا أَقْرَأُ وَعَلَيْكَ أَنْزِلَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّعَ: أَنَا أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ مِنْ غَيْرِي. واین دلیلی واضح است بر آنکه مستمع کامل حال ترا از قاری بود که گفت: من آن دوست تر دارم که بشنوم از غیر خود، از آنچه قاری یا از حال گوید یا از غیر حال و مستمع جز به حال نشنود که اندر نطق نوعی از تکبر بود و اندر استماع نوعی از تواضع.» (هجوی ۱۳۷۵: ۵۱۵)

به نظر می رسد که این بیت نیز در راستای روایت اخیر است :

باز با جبریل گفت: ای محترم «من نیم قاری» نبود او لاجرم
(عطار ۱۳۸۶: ۱۵۱)

دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقات (ص ۵۲۹) در توضیح بیت مذکور آورده: «اشاره است به حدیث: مَا أَنَا بِقَارِيٍّ كَمَا أَنَا رَسُولٌ (ص) خطاب به جبرئیل در نخستین لحظه نزول وحی گفت.» (صحیح بخاری، بدء الوحی، ۳: المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ۵/ ۳۳۷) اما سید شرف الدین عاملی در النص والاجتهاد حدیث مذکور را از جهت متن و سند مردود دانسته است. (عاملی ۱۴۰۴: ۴۲۲)

علاوه بر آنچه که به عنوان شاهد ذکر گردید، در اصول کافی (کلینی ۱۳۸۵: ج ۶، ص ۴۳۲ به بعد) در «باب تَرْتِیلِ الْقُرْآنِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِ: باب شمرده خواندن و خوش آواز خواندن قرآن» یازده حدیث دیگر از رسول اکرم و ائمه هدی روایت شده است.

مجدوبان قرآن کریم

در کتب عرفانی، به اسامی بسیاری از معروفان و گم‌نامان وادی سلوک برمی خوریم که در مواردی با شنیدن یک آیه از هوش رفتند و گاه جان به جان آفرین تسلیم کردند. درباره پیامبر اکرم (ص) نیز آمده: «کی چون پیش رسول، عم، بر خواندند: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا. {مُزَّمَل: ۱۳-۱۲} وی بیهوش بیفتاد.» (هجوی ۱۳۷۵: ۵۱۲)

درباره امام زین العابدین نقل شده که قرآن را با صوت نیکومی خواندند و شنوندگان مدهوش می‌کرد:

«علی بن نوفلی بازگفته است که: من از آواز خوانی نزد ابوالحسن (ع) نام بردم، فرمود: علی بن الحسین (ع) قرآن را چنان به آوازی خواند که بسا گذرنده به او می‌گذشت و از خوش آوازی او خود را از دست می‌داد، خوشی آن تحمل آن نکنند. گفتم: رسول خدا (ص) که با مردم نمازی خواند، آواز خود را به خواندن قرآن بلند می‌کرد؟ فرمود: رسول خدا (ص) به آنان که پشت سرش بودند به اندازه تحمل و پذیرش آنها آواز را بلند می‌کرد.» (کلینی ۱۳۸۵: ج ۶، ۴۳۱ - ۴۲۹)

«از شبلی، رض، می‌آید که پیش وی بر خواندند: واذکر ربک اذا نسیت. وی گفت: شرط ذکر، نسیان است و همه عالم اندر ذکرمانده، نعره بزد و هوش از وی بشد. چون به هوش آمد؛ گفت: عجب از آن دلی که کلام وی بشنود، و بر جای بماند و عجب از آن جانی که کلام حق بشنود و بر نیاید.» (هجوی ۱۳۷۵: ۵۱۳ - ۵۱۲)^۱

باب پنجاه و دوم رساله قشیریه در شرح حال کسانی است که با شنیدن آیه یا آیاتی از قرآن کریم حالت بی‌هوشی به آنان دست داد، از جمله:

«از جنید حکایت کنند که گفت: پیش سری {سقطی} شدم روزی، مردی دیدم افتاده و از هوش شده، گفتم: چه بوده است او را؟ گفت: آیتی بر خواندند، از هوش بشد. گفتم: بگو تا دیگر بار بر خوانند، بر خواندند و مرد با هوش آمد. مرا گفت: تو چه دانستی؟ گفتم: چشم یعقوب، علیه السلام، به سبب پیراهن یوسف، علیه السلام، بشد و هم به سبب پیراهن بود تا چشم روشن شد.» (قشیری ۱۳۸۵: ۶۱۰)

در گلستان نیز سخن از رهروی است که با شنیدن معنی و تفسیر آیتی حالت بی‌خود می‌دهد و «نعره ای چنان زد که دیگران به موافقت او درخروش آمدند و خامان مجلس به جوش.» (سعدی ۱۳۶۸: ۱۱۳)

^۱ - برای مطالعه بیشتر در باب تأثیر قرآن کریم بر اشخاص، رک: هجوی ۱۳۷۵: ۵۱۶ به بعد.

معروف ترین شخصیت مطرح در متون عرفانی که با شنیدن آیه ای از قرآن کریم تحول روحی به او دست می دهد و تولد ثانی می یابد، فضیل عیاض است. درباره علت توبه فضیل که در جوانی راهزن بوده و در راه بزرگ بین سرخس و ابیورد راهزنی می کرده است. (برتلس ۱۳۷۶: ۲۵۳) چند روایت نقل شده است، که یکی از آنها جنبه رمانتیک دارد، و تقریباً در اغلب کتب مثنوی عرفانی بدان پرداخته شد:

«نقل است که در ابتدا به زنی عاشق شده بود. هرچه از راهزنی به دست آوردی، به وی فرستادی. و گاه گاه پیش او رفتی و در هوس او گریستی. تا شبی کاروانی می گذشت،^۱ در میان کاروان یکی این آیت می خواند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؟ - آیا وقت آن نیامده که دل خفته شما بیدار گردد؟ چون تیری بود که بر دل فضیل آمد. گفت: آمد! آمد! سرآسیمه و خجل و بی قرار، روی به خرابه‌یی نهاد...» (عطار ۱۳۷۰: ۹۰)

میبدی در تفسیر عرفانی خود به زبان اهل سلوک همین داستان را با اندکی تفاوت و با آب و تاب بیشتری بیان می کند. می گوید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا. سبب توبه فضیل عیاض می گویند که سماع این آیت بود. در بدو کارمردانه راه زدید و برناشایست قدم نهادید. وقتی سودای عشق صاحب جمالی در سر وی افتاد و با وی میعاد نهاد، در میانه شب به سر آن وعده باز شد، دیوار بر می کشید که گوینده گفت: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ. این آیت تیروار در نشانه دل وی نشست. دردی و سوزی از درون وی سر بر زد. کمین عنایت بر وی گشاده، اسیر کمند توفیق گشت، از اینجا بازگشت و همی گفت: بَلَى! وَاللَّهِ، قَدْ أَنْ، بَلَى! وَاللَّهِ، قَدْ أَنْ...» (میبدی ۱۳۷۶: ج ۹، ۵۰۶ - ۵۰۵)^۲

آنچه که درباره تأثیر فوق العاده صوت نیکوی حضرت داوود (ع) در کتب عرفانی آمده، اغراق آمیز و باور آن را محال می نماید:

^۱ - در برخی از منابع آمده است که «شبی به طلب آن زن، وی به دیواری و روزنی برمی رفت، یکی از دوستان الله و از سوختگان اهل این راه و این درگاه قرآن می خواند...» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۷، ۱: ۵۲)

^۲ - در باره علت توبه فضیل روایت دیگری را هم نقل کردند. ر. ک: سلطان ولد، ۱۳۶۷: ۱۳۵

«گویند: هرگاه که داوود علیه السلام، زبور بر خواندی پری و آدمی و وحوش و طیور، همه به سماع باز ایستادندی، وقت بودی چهارصد جنازه از مجلس او برداشتندی که اندر آواز سماع او بمرده بودند.» (قشیری ۱۳۸۵: ۵۹۸)

همام، از یاران حضرت علی (ع)، از آن حضرت می‌خواهد تا پرهیزکاران را وصف کند، با شنیدن اوصاف آنان «بیهوش گشت و در آن بیهوشی جان داد: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا.» (نهج البلاغه ۱۳۶۸: ۱۹۳)

و سرانجام باید گفت که:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا
عجب نبود گراز قرآن نصیبت نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا
(سنایی ۱۳۸۰: ۵۲)

تأثیر پذیری سایر ادیان از صوت حسن

اگرچه قرآن حکیم به زبان عربی مبین است و آنه با این زبان آشنایی ندارد، درک معنی و مفهوم آن بر او پوشیده است؛ اما تلاوت قرآن با لهجه فصیح عربی، مرز دین و زبان را در می‌نوردد و دل‌ها را صید می‌کند. داستان‌ها و شواهد تاریخی فراوان از گذشته و حال^۱، شاهد این مدعاست:

نقل است که گروهی از نصاری نجران خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیدند، در پایان دیدار آن حضرت آیاتی چند برایشان تلاوت کرد. اشک از چشمشان سرازیر شد، و در پایان به آن حضرت ایمان آوردند: «فَاسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَآمَنُوا بِهِ وَوَدَّعُوا وَعَرَفُوا مِنْ أَمْرِهِ مَا قَدْ وَصَّيْتُمْ لَهُمْ كُتُبُهُمْ.» (معرفت ۱۴۱۶، ج ۴، ۲۰۵)

در هجرت نخستین مسلمانان به حبشه، هنگامی که نجاشی، پادشاه یمن از جعفر بن ابی طالب خواست تا آیاتی را تلاوت کند. آن بزرگوار آیات نخستین سوره شوری را

۱- در عصر حاضر، محققان و دانشمندان فراوانی با مطالعه ودقت و گوش دادن به قرآن حکیم مسلمان شدند، از آن جمله اند: «محمد بروقفله، محقق روشن بین آلمان، دکتر گریته، دانشمند فرانسوی، هانس آرنولد، محقق آلمانی، زکی عربی، استرئید اسمارت، محقق آمریکایی و دو بسین محقق انگلیسی و.. (زمانی ۱۳۸۵: ۲۷۷-۲۷۲)

تلاوت فرمودند. نجاشی سخت تحت تأثیر قرار گرفت. «فَلَمَّا اسْتَمَعَ النَّجَاشِيُّ إِلَىٰ هَذَا التَّرْتِيمِ الْمُرْهَفِ، بَكَى بُكَاءً شَدِيداً حَتَّىٰ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ، وَبَكَتِ الْأَسَافِقَةُ الَّذِينَ كَانُوا حُضُوراً وَكَانَتْ صُحُفُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَقَدْ ابْتَلَتْ بِدُمُوعِهِمْ، حَيْنَمَا سَمِعُوا مَا تَلَىٰ عَلَيْهِمْ مِنْ آيَاتِ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ.» (همان: ۲۰۹)

در ادب فارسی نیز نمونه هایی از این دست می توان برشمرد. ورود شیخ ابو سعید ابی الخیر به کلیسا و تأثیر تلاوت قاریان بر ترسایان، از آن جمله است:

«آورده اند کی روزی شیخ، قَدُّسَ اللَّهِ رُوحَهُ الْعَزِيزِ، درنیشابور برنشسته می رفت. به در کلیسایی رسید، اتفاق راروزیکشبه بود و ترسایان، جمله در کلیسا جمع شده بودند، جمله با شیخ گفتند: ای شیخ، می باید کی ایشان را ببینیم. شیخ پای از رکاب بگردانید. چون شیخ در رفت، ترسایان پیش شیخ آمدند و خدمت کردند و همه به حرمت پیش شیخ بیستادند و حالت ها برفت. مُقْرِیان با شیخ بودند. یکی گفت: ای شیخ، دستوری هست تا آیتی بخوانند؟ شیخ گفت: روا باشد. مُقْرِیان آیتی خواندند. آن جماعت، همه ازدست برفتند و نعره ها زدند و زاری بسیار کردند. جمع را حالتها پدید آمد. چون به جای خویش باز آمدند، شیخ برخاست و بیرون آمد.» (محمد بن منور، ۱۳۷۸: ۲۶۸-۲۶۷)

تأثیر پذیری کفار از صوت حَسَن

«مأمورند همه مؤمنان و مکلفند همه کافران از آدمی و پری به شنیدن کلام باری تعالی و از معجزات قرآن یکی آن است که طبع از شنیدن و خواندن آن نفور نگردد، از آنچه اندران رفتی عظیم است تا حدی کی کفار قریش به شب ها بیامدندی اندر نهان و پیغمبر هم اندر نماز بودی، ایشان می شنیدندی آنچه وی می خواندی، و تعجب می نمودندی. چون نصر بن حارث کی أفصح ایشان بود و عتبه بن ربیع کی به بلاغت می سحر نمود و بوجهل هشام کی به خطب و براهین نظم داد و مانند ایشان تا حدی کی پیغامبر، صلعم، شبی سورتی می خواند، عتبه از هوش بشد و بوجهل گفت: مرا معلوم گشت کی این نه سخن مخلوقاتست و خداوند تعالی پریان را بفرستاد تا فوج فوج بیامدند و سخن خدای تعالی از پیامبر (عم) می شنیدند.» (هجوری، ۱۳۷۵: ۵۱۱-۵۱۰)

ممکن است این سؤال درآذهان خطور کند که چرا بسیاری با شنیدن قرآن تغییری در آنان ایجاد نمی‌شود و همچنان بر مخالفت خود با این کتاب مبین می‌کوشند؟! عین القضاة در تمهیدات خود به این پرسش پاسخ می‌دهد. « قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود، و بیگانگان را در آن هیچ نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که به ظاهر شنوند؛ زیرا که سَمِعَ باطن ندارند: أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ {الشعراء: ۲۱۴} و جای دیگر گفت: وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ. {الانفال: ۲۳} گردانستمی که ایشان را سمع باید داد، خود داده شدی؛ اما هرگز از بیگانگی خلاص نیابند. (عین القضاة همدانی: ۱۳۷۳: ۱۶۹) همچنین در بسط این موضوع می‌گوید: «قرآن، مُشْتَرَكُ الدَّلَالَةِ وَاللَّفْظِ است: وقت باشد که لفظ قرآن اطلاق کنند، و مقصود از آن حروف و کلمات قرآن باشد، و این اطلاق مجازی بود. در این مقام، قرآن چنین گوید که کافران، قرآن بشنوند: وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ {توبه: ۵} اما حقیقت، آن باشد که چون قرآن را اطلاق کنند جز بر حقیقت قرآن اطلاق نکنند. و این اطلاق حقیقی باشد. در این مقام که گوید که کافران نمی‌شنوند: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى. {نحل: ۸۰}» (همان: ۱۷۰)

تأثیر صوت حَسَن در بی رغبتی از دنیا

«ابوعلی مغازلی، شبلی را پرسید که وقت‌ها بود که آیتی به گوش من آید از کتاب خدای، عَزَّوَجَلَّ، مرا بر آن دارد که همه چیزها و سبب‌ها دست بدارم و از دنیا برگردم. پس با حال خویش آیم و با مردمان مخالطت کنم. شبلی گفت: آنک تو را به خویشتن کشد، مهربانی و لطف او بود بر تو، و چون تو را به تودهند، از شفقت او بود بر تو؛ زیرا که تو را از حول و قوت خویش تبری کردن درست نگشته باشد در آنک بازو گردی.» (قشیری: ۱۳۸۵: ۶۱۰)

در حالات ابراهیم آدهم آورده‌اند که « چون از بلخ برفت، او را پسری مانده بود شیرخواره. چون بزرگ شد، پدر خویش را طلب کرد. مادر گفت: پدرتو گم شده است و به مکه نشانش می‌دهند. گفت: من به مکه روم و خانه خدا را زیارت کنم و پدر را به

دست آورم و در خدمتش بکوشم... ابراهیم با یاران در طواف بودند، پسری صاحب جمال پیش او آمد. ابراهیم تیزتیز در وی بنگریست، یاران دیدند... گفت: دست بر خاطر نهید، که در گمان ما آن فرزند بلخی ماست... ابراهیم بر آن گمان خود با یکی از یاران بیرون آمد و قافله بلخ طلب کرد و به میان قافله درآمد. خیمه‌ای دید از دیبا زده و کرسی در میان آن خیمه نهاده، و آن پسر بر آن کرسی نشسته، و قرآن می خواند. گویند: بدین آیت رسیده بود، قَوْلُهُ تَعَالَى: اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ. ابراهیم بگریست و گفت: راست گفت خداوند من، جَلَّ جَلَالُهُ و بازگشت و برفت.» (عطار ۱۳۷۰: ۱۰۸-۱۰۷)

در نقد رفتار ابراهیم ادهم می توان گفت بر اساس حدیث نورانی و مشهور: لا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَامِ، ترک اهل و عیال مردود می باشد و شارع مقدس، آن را مذمت می فرماید.

ویژگی های قاری

الف) پذیرش ولایت حضرت علی (ع) :

قرآن را یکی خازنی هست که ایزد	حواله بدو کرد مَرِ اَنَس و جان را
پیمبر شبانی بدو داد از اُمّت	به امر خدای این رمه‌ی بی کران را
بر آن بر گزیده‌ی خدای و پیمبر	گزیدی فُلان و فلان و فلان را
معانی قرآن را همی زان ندانی	که طاعت نداری روان قران را
قرآن خوان معنی است هان ای قران خوان	یکی میزبان کیست این شهره خوان را؟
ازین خوان خوب آن خورد نان و نعمت	که بشناسد آن مهربان میزبان

(ناصر خسرو ۱۳۶۸: ۱۱)

ب) عامل بودن :

ازین شاعران، بیشترین نقد و ملامت نسبت به قاریان بی عمل از آن سنایی غزنوی است. در شعری با عنوان «ذکر حجّت قرآن» می گوید: در احادیث آمده است که در روز قیامت، قرآن از مردم شکایت می کند، و از مسلمانی که قرآن را با صدای نیک و خوش می خواند؛ ولی خود اهل عمل نیست، گلایه می کند:

باش تا روزِ عرضِ بر یزدان گله جان تو کند قرآن

گوید: ای کردگارا! می دانی
شب و روزم بخواند با فریاد
حق نحو و معانی و اعراب
حنجره در سرود نیک آید
بجز از گفت و گوی دمدمه‌ای
گه بخواندی مرا به راه مجاز
که بسی لاف زد به دعوی ما
عقل و جان را به حکم من نسپرد
گه به سوی شراب راند مرا
گه چو قوال کرده از نغمه
در سرای مجاز از سر ناز
جلوه کردی برای اعجازی

آشکارا چنان که پنهانی
داد یک حرف من به صدق نداد
ز تو ندیدم به صدق در محراب
جامه غم کبود نیک آید
نیست گوشه‌ی نصیب زمزمه‌ای
خیره بگشاده چون خران آواز
پس ندانست قدر معنی ما
سوی رای و هوای خویشم برد
گه به راه سرود خواند مرا
متفرق حروفم از زخمه
گه به بازار و گه به بانگ نماز
گه به حرفی و گه به آوازی

(سنایی ۱۳۶۸: ۱۸۱ - ۱۸۰)

شیخ شیراز در داستانی که به طنز نزدیک است، از شخصی سخن می گوید که قرآن
لقلقه زبان اوست و مفرط به دنیا در دل او جای دارد :

« توانگری بخیل را پسری رنجور بود. نیک خواهان گفتندش: مصلحت آن است که
ختم قرآنی کنی از بهر وی یا بذل قربانی. لختی به اندیشه فرو رفت و گفت: مُصحف
مهجور اولیتر است که گله دور. صاحب‌دلی بشنید و گفت: ختمش به علت آن، اختیار آمد
که قرآن بر سر زبان است و زر در میان.

دریغا گردن طاعت نهادن
به دیناری چو خردر گل بمانند
گرش همراه بودی دست دادن
وَر الحمدی بخواهی صد بخوانند

(سعدی ۱۳۶۸: ۱۷۹)

در جای دیگر گفته است:

« مراد از نزولِ قرآن، تحصیلِ سیرتِ خوب است نه ترتیلِ سورتِ مکتوب » (همان: ۲۰۶)

« حسن بصری گفت: قرآن را برای عمل فرستادند، شما خواندن او را عمل می‌سازید. »

(عین القضاة همدانی ۱۳۷۳: ۱۷۸)

ج) محفوظ ماندن از گناه :

چو قرآن حفظِ قاری نکند از هر نا پسندیده

پسندیده کی افتد پیشِ یزدان حفظِ قرآنش

(جامی ۱۳۸۰: ۷۰)

د) دوری از اغراض دنیوی:

اگر قاری برای مطامع دنیایی، قرآن بخواند، این قرائت حجاب راه او محسوب می‌گردد:

مُقَرِّری زاهد از پیِ دانگ	همچو قمری دو مغزه دارد بانگ
قولِ باری شنو هم از باری	که حجاب است صنعت قاری
مردِ عارف، سخن زحق شنود	لاجرم ز اشتیاق کم غنود
با خیالِ لطیف گوید راز	شکن و پیچ ورقه در آواز
عُدَّتِ دان در این سرایِ مجاز	چشم را رنگ و گوش را آواز
دل ز معنی طلب ز حرفِ مجوی	که نیابی ز نقشِ نرگس بوی
مجلسِ روح جای بی گوشی است	اندر آنجا سماع خاموشی است

(سنایی ۱۳۶۸: ۱۸۳)

خاصیتِ قرآن تو ندانی شاید	خوانی و معانیش ندانی شاید
قرآن ز برای بندگی شاید بود	تو از پیِ جامگیش خوانی شاید

(اوحد الدین کرمانی ۱۳۷۵: ۶۸۸)

ه) بسنده نکردن به قواعد قرائت:

از نظر سنایی اگر قاری فقط قواعد قرائت را به خوبی بداند، لزوماً راه هدایت به اسرار الهی بر او مکشوف نمی‌گردد؛ بلکه برای رسیدن به حقیقت قرآن کریم، و بهره برداری از خوان گسترده الهی از نفس آماره هم باید کناره جوید:

تو ای مَقْرِي مگر خود را نگویی که اهل قرآنم
برهنه تا نشد قرآن ز پرده‌ی حرف، پیش تو
به آخماس و به آعشار و به ادغام و امالت کی
رسن دادت ز قرآن تا ز چاه تن برون آیی
یکی خوانی است پُر نعمت، قرآن بهر غذای جان
که از گوهر نه ای آگه که مرد صوت و الحانی
تو را گر جان بُود عمری، نگویم که اهل قرآنی
تو را رهبر بُود قرآن به سوی سِرِّ یزدانی؟!
که فرمودت رسن بازی ز راه دیو نفسانی؟!
و لیکن چون تو بیماری، نیابی طعم مهمانی
(سنایی ۱۳۸۰: ۶۸۵)

به مصر و شام که گیرند وقف را به تمام
به غیر وصل نخوانند قاریان قرآن
گرفته‌اند همانا قُضات از ایشان باز
قُضات اگر چه نباشند مستحق آن را
ز حال وقف، وقوفی نباشد ایشان را
به رسم عادت خود، وقف‌های قرآن را
(جامی ۱۳۸۰: ۷۹۱)

و) صوت نیکو:

به همان اندازه که صوت حَسَن سبب جذب قلوب می‌شود، تلاوت قرآن با بانگ ناهنجار، سبب رمیدگی دل‌ها و کاستن رونق و رواج آن خواهد شد. و به طور کلی یکی از معجزات ارزشمند مصحف شریف با تلاوت نیکو تجلی می‌یابد. از بین شعرا بیش از همه، سعدی به مذمت قاریان ناخوش آواز پرداخته و با سخنان طنز آمیز از آنان می‌خواهد، که بازار دین را با بانگ درشت خود بی رونق نکنند. در حکایتی از زبان صاحب‌دلی که شاید خود سعدی باشد، بیان می‌دارد، که خواندن قرآن مجید به بانگ درشت، حتی مردم را از مسلمانی بیزار می‌کند:

« ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی برو بگذشت. گفت: تو را مُشاهره چند است؟ گفت: هیچ. گفت: پس زحمت خود چندین چراهمی دهی؟ گفت: از بهر خدا می‌خوانم. گفت: از بهر خدا منخوان.»

گر تو قرآن برین نَمَطِ خوانی ببری رونقِ مسلمانی»

(سعدی ۱۳۶۸: ۱۵۷)

سعدی در حکایت دیگر به زبان طنز، از خطیبی سخن می‌گوید، که بانگ بلند او سبب رنجش خلق می‌شود، و سرانجام با هنرمندی زیرکانه که خاص اوست، خطیب ناخوش آواز را از این مردم آزاری باز می‌دارد: «خطیبی گریه الصّوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده داشتی. گفתי نَعِيبُ غُرَابِ البین در پرده الحان اوست یا آیت: انْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ در شأن او. مردم قریه به علت جاهی که داشت، بلیتش می‌کشیدند و ادبش را مصلحت نمی‌دیدند، تا یکی از خطبای آن اقلیم که با او عداوتی نهانی داشت، باری به پرسش آمده بودش، گفت: تو را خوابی دیده‌ام، خیر باد! گفتا: چه دیدی؟ گفت: چنان دیدمی که تو را آوازی خوش بود و مردمان از آنفاس تو در راحت. خطیب اندرین لختی بیندیشید و گفت: این مبارک خواب است که دیدی که مرا بر عیب خود واقف گردانیدی. معلوم شد که آواز ناخوش دارم و خلق از بلند خواندن من در رنج، توبه کردم کزین پس خطبه نگویم اِلَّا به آهستگی.» (همان: ۱۵۶)

در حکایتی دیگر که آن هم با چاشنی طنز و مطایبه بیان می‌گردد، مؤذن ناخوش آواز را ملامت و سرزنش می‌کند، معضلی که امروزه هم گریبانگیر برخی از مساجد کشورهای اسلامی است: «یکی در مسجد سنچاربه تطوع، بانگ نمازگفتی به آدایی که مستمعان از او نفرت گرفتندی و صاحب مسجد امیری بود عادل، نیکوسیرت، نمی‌خواستش که دل آزرده شود. گفت: ای جوانمرد، این مسجد را مؤذنانند قدیم، و هر یکی را پنج دینار می‌دهم، تو را ده دینار بدهم تا جایی دیگر روی. بر این سخن اتفاق افتاد و برفت. بعد از مدتی به گذری پیش امیرباز آمد و گفت: ای امیر، بر من حیف کردی که به ده دینارم از آن بقیعه روان کردی که اینجا که رفته‌ام بیست دینارم می‌دهند که جایی دیگر روم و قبول نمی‌کنم. امیر بخندید و گفت: زینهار تا نستانی که به پنجاه دینار راضی گردند.

به تیشه کس نخرشد ز روی خارا گل چنانکه بانگ درشت تو می خراشد دل»

(همان: ۱۵۷)

ز) ضرورت آگاهی از تأویل قرآن کریم

واژه « تأویل از اول است؛ یعنی رجوع و بازگشت به اصل و رد کردن چیزی به سوی غایت و مقصودی است که اراده شده، چه از راه علم و چه از راه عمل. » (راغب اصفهانی ۱۳۷۴، ۱: ۲۲۴-۲۲۳) ناصر خسرو که مذهب اسماعلیه دارد و یکی از اسامی این فرقه « اهل تأویل » است. (طاهری مبارکه ۱۳۸۲: ۹) دانستن تأویل در نزد او بهتر از تلاوتی است که تهی از درک و فهم باشد؛ بنابراین، آن دسته از قُرّاء که حقیقت قرآن را نمی فهمند به طوطیانی همانند شدند که واژه ها را به کار می برند؛ ولی از حقیقت آن آگاه نیستند:

دانی آر مغزش صافیستی	فضل به تأویل قرآن است و مرد
جز که مگر نام تو قاریستی	آرزوی خواندن قرآنت نیست
گر خردت کامل و وافیستی	خواندن بی معنی نپسندی
مذهب تو مذهب طوطیستی	خیره شدستم ز تو گویم مگر

(ناصر خسرو ۱۳۶۸: ۲۴۹)

کاری است فرو خواندن این نامه بس آسان	دشوار طلب کردن تأویل کتاب است
با بوذر گفت این که تو را گفتم سلمان	با کاه مخور دانه چنین گر نه ستوری
آن را که همی گوید هرگز سر و سامان	هر چند سخن گوید طوطی نشناسد
مانند مرغی که بیاموزد داستان	ای خواننده به صد حیل و تقلید قرآن را
بی حاصل و بی معنی و بی حجت و برهان	همچون سخن مرغ است این خواندن ناراست
هرگز نشود حاصل چیزیت جز افغان	از خواندن چیزی که بخوانیش و ندانی
هر چند که آب آب همی گویی هزمان	تشنه نشود هرگز تا آب نخوردی

(همان: ۴۸۵-۴۸۴)

اگر تأویل منجر به تفسیر به رای گردد، ناپسند است:

خویش را تأویل کن نی ذکر را	کرده ای تأویل، حرف بکر را
پست و کژ شد از تو معنی سنی	بر هوا تأویل قرآن می کنی

(مولوی ۱۳۸۴: ۶۰)

ح) در معرض لعن قرآن قرار نگرفتن

« رَبُّ تَالِ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ » (غزالی { بی تا } ج ۱، ۲۷۴)

رُبُّ تَالِ يَفُوهٌ بِالْقُرْآنِ
خواجه را نیست جز تلاوت کار
لعنت است اینکه بهر لهجه و صوت
فکری خُسنِ غنا بَرَدِ هوشست
نشود بر دل تو تابنده
باده نوشی مُدام با او باش
حلق باشد ز خِلطِ بَلغم پاک
لعنت است اینکه سازدت پی سیم
مجلسِ نا کسان بیارایی
خانه شان مزبله است قرآن نور
شرم بادت که بهر مَزبَله‌ای
لعنت است اینکه همت تو تمام
نقدِ عمرت ز فکرت مَعوج
صرف کردی همه حیات سَره
گر شود مَدئی از آدایِ تو فوت
فوت کردی سعادت سَرمد

و هو يَقْتَضِي بِهِ الْخِذْلَانِ
لیکن آن طرد و لعنت آرد بار
شود از تو حضور خاطر فوت
مُتکَلِّم شود فراموشست
که این کلام خداست یا بنده
تا شود صاف حلقِ تو ز خراش
گر بود معده پُر حرام چه پاک
روز و شب با امیر و خواجه ندیم
تا بدان یک دو خُرده بر بایی
دار این نور را ز مَزبَله دور
سازی از نورِ قدس مشعله‌ای
گشت مصروفِ لفظِ حرفِ کلام
خرج شد در رعایتِ مخرج
در قرا آتِ سبعه و عشره
حرفِ غم در دلت شود مُدغم
غم نخوردی برابرِ یک مد

(جامی ۱۳۷۰: ۸۴ - ۸۵)

ط) جمعیت خاطر

اعتقاد اهل دل بر آن است که خواندن و گوش سپردن به موسیقی تمرکز حواس را به دنبال خواهد داشت:

پس غذای عاشقان آمد سماع که درو باشد خیال اجتماع

قوتی گیرد خیالاتِ ضمیر بلک صورت گردد ازبانگ صغیر

(مولوی ۱۳۸۴: ۵۲۶)

قرآن کریم که برترین کتاب هستی است، سزاوارتر است به هر صدای دیگر در پدید آوردن جمعیتِ خاطر، علاوه بر این؛ متکلم که حضرت حق است، خود را مشهود نماید: «در بیان آنکه چون تالی کلام حق، سبحانه به واسطه دوام مراقبه متکلم، عز شأنه، دولت جمعیتِ خاطر و سعادت مشاهده دست دهد، می باید که به ملاحظه تفصیل معانی مشغول نشود تا از دولت مشاهده باز نماند بلکه به ملاحظه اجمالی اکتفا کند و اگر، نعوذ بالله، آن معنی در حجاب شود و خواطر پراکنده مستولی گردد به تأمل و تدبیر در تفصیل معانی بر وجهی که موافق شرع و سنت و مطابق اشارات کبراء امت باشد، دفع آن خواطر بکند و در مذمت آنان که نه به این طریق در معانی آن غور کنند:

در تلاوت اگر به چشم شهود متکلم تورا شود معلوم
مده از نفس ضالّ و دیو مضل به تفصیل لفظ و معنی دل
بلکه چشم شهود بر حق دوز وز فروغش چراغ جان افروز
خوش نباشد که یار پیش نظر تو نظر افکنی به جای دگر
با تو معشوق خفته در آغوش تو سپاری به نامه او هوش

(جامی ۱۳۷۰: ۸۹ - ۸۸)

در پایان باید گفت:

خویش را اول بباید شست از گردِ حدوث

آنگهی خود را چو قرآ زاهل قرآن داشتن

(سنایی ۱۳۸۰: ۴۵۹)

حاصل کلام

بازتاب گسترده لفظ و معنی قرآن کریم در ادب فارسی حکایت از آن دارد که آیات، تفاسیر، مضامین و مفاهیم این کتاب آسمانی نصب العین و آویزه گوش سرایندهگان نظم و نثر فارسی است. اینکه برخی شاه‌نامه فردوسی و مثنوی معنوی را قرآن عجم می

دانند، شاهدهی بر این مدعاست. یکی از مسایلی که ذهن شاعران و نویسندگان عارف مسلک را به سوی خود معطوف کرده است، تلاوت قرآن کریم با آواز نرم و حزین است، که سبب جذب قلوب و افزونی ایمان در دل‌های مؤمنین می‌گردد. از آنجا که سماع در نزد صوفیه و عرفا از جایگاه والایی برخوردار است و از سوی دیگر مخالفت برخی از عالمان دینی با موسیقی حرام، این را گروه را برآن داشت تا ضمن تأیید نظر علما با ذکر دلایل عقلی و نقلی در صدد نقد موسیقی حرام و حلال برآیند. از آنچه که گفته شد برمی‌آید که اگرچه به صراحت آیه‌ای درباره‌ی صوت حسن ذکر نگردید؛ ولیکن اندک آیاتی که با برداشت عارفانه دراهمیت آن بیان شد و برخی از تفاسیر نیز صحت این برداشت را تأیید نموده و همچنین احادیثی که از پیامبر اکرم (ص) در این زمینه وارد شد، سبب گردید که بخشی از کتب عرفانی به موضوع سماع اختصاص یابد و در این زمینه به مؤلفیتهای نسبی دست یابند؛ به همین جهت عرفا انواع سماع، به ویژه سماع آیات قرآن را در دستور کار خود قرار دادند. اهمیت گوش دادن به صدای روح بخش قرآن کریم باعث شد تا بازار قرائت رواج یابد و قُرّاء در نزد مردم مورد احترام قرار گیرند؛ از این رو؛ قاریان خوش صوت و در مواردی ناخوش آواز، که صدای آنان با آنکراصوات نیز برابر بود به قرائت روی آوردند؛ ولیکن هر دو گروه مورد نقد و ملامت بزرگانی چون سنایی، ناصر خسرو، سعدی و جامی قرار گرفتند. قاریانی که ولایت امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) را نپذیرفتند، از حقیقت قرآن بی بهره‌اند و دسته‌ای دیگر که فقط به قواعد قرائت توجه دارند و از باطن آیات و عمل بدان محروم‌اند و قاریانی که با آواز ناخوش خود سبب بی رونقی دین‌اند و سرانجام جمعی نیز قرآن را برای مطامع دنیوی و بازار گرمی خود می‌خوانند. همگی، به ویژه گروه اخیر بیش از دیگر قُرّاء مورد سرزنش قرار گرفتند. در مجموع ویژگی‌هایی که برای قُرّاء بر شمرده شد، حکایت از ژرف بینی شاعران و نویسندگانی است که عرفان، فقاہت و حکمت را در خود جمع کرده‌اند.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

- ۱- قرآن کریم .
- ۲- نهج البلاغه (۱۳۶۸)، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۳- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۷۷)، مجموعه رسائل فارسی، مقدمه و فهارس: دکتر محمد سرور مولایی، تهران، توس.
- ۴- اوحدالدین کرمانی (۱۳۷۵)، احوال و آثار اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، به کوشش: احمد کریمی، تهران، نشر ما.
- ۵- بخارایی، احمد علی (۱۳۶۶)، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، علمی.
- ۶- برتلس، یوگنی ادوارد ویچ، (۱۳۷۶)، تصوف و ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر.
- ۷- بهار، محمدتقی ملک الشعرا (۱۳۸۱)، دیوان، تهران، علم.
- ۸- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۸۰)، دیوان، با مقدمه و اشراف: محمد روشن، تهران، نگاه
- ۹- _____، _____، (۱۳۷۰)، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح: مرتضی - مدرس گیلانی، تهران، گلستان.
- ۱۰- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح: عبد الرحیم خلخالی، تهران، هادی.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- ۱۲- راغب اصفهانی (۱۳۷۴)، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق: سید غلام‌رضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی .
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، بحر درکوزه، تهران، علمی.
- ۱۴- زمانی، محمد حسن (۱۳۸۵)، شرق شناسی و اسلام شناسی غربیان، قم، بوستان کتاب.
- ۱۵- سعدی (۱۳۶۸)، کلیات، از روی نسخه تصحیح شده ذکاءالملک فروغی، تهران، جاویدان.
- ۱۶- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۸)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه: محمد تقی، مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- _____، _____، (۱۳۸۰)، دیوان، به سعی و اهتمام: محمد تقی، مدرس رضوی، تهران، سنایی.
- ۱۸- طاهری مبارکه، غلام محمد (۱۳۸۲)، برگزیده قصاید ناصر خسرو، تهران، سمت.
- ۱۹- عاملی، سید شرف الدین (۱۴۰۴)، النصّ والاجتهاد، قم، ابو مجتبی .

- ۲۰- عطار، شیخ فریدالدین محمد (۱۳۷۰)، تذکره الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس: دکتر محمد استعلامی، تهران، زوآر.
- ۲۱- _____، _____، (۱۳۸۶)، مصیبت نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- ۲۲- عین القضاة همدانی (۱۳۷۳)، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق: عقیف غسیران، تهران، منوچهری.
- ۲۳- غزالی، ابو حامد محمد بن محمد (بی تا)، احیاء علوم الدین، بیروت، دار المعرفة.
- ۲۴- قشیری، ابولقاسم عبدالکریم بن هوزان (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قشیریّه، با تصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۵- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۵)، اصول کافی (ج ۶)، با ترجمه و شرح فارسی محمد باقر کمره ای، تهران، اسوه .
- ۲۶- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲)، اندرغزل خویش نهان خواهم گشتن، سماع نامه های فارسی، تهران، نی .
- ۲۷- محمدبن منور (۱۳۷۸)، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به اهتمام: دکتر ذبیح الله صفا، تهران، فردوس.
- ۲۸- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۶)، التمهید فی علوم القرآن (ج ۴)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعة الثانية .
- ۲۹- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۵)، کلیات دیوان شمس، مطابق نسخه تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، راد.
- ۳۰- _____، _____، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، تصحیح، مقدمه و کشف الایات از: قوام الدین خرّمشاهی، تهران، دوستان.
- ۳۱- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۶)، کشف الاسرار، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
- ۳۲- ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح: مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۳- هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷۵)، کشف المحجوب، تصحیح: و- ژوکوفسکی، با: مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی